

اولین بار که پیرلورا دیدم

چهاره پراندلی سرمربی سابق ایتالیا در رابطه با اولین ملاقات خود با آندره آ پیرلو خاطره ای جالب دارد: «روزی مشغول آماده شدن برای تمرین بودیم که کمک مربی ام نفس نفس زنان وارد رختکن شد.» چهاره؛ یک بچه فوق العاده با استعداد دیدم. بی نظیره! اما مشکل اینجاست که برای جوانان برشیا بازی می کنه.» چیزی که باعث تعجب من شد حزر فهایش نبود. انگار خودش هم چیزی را که دیده باور نداشت. او کسی بود که صدها بازیکن در دوران فوتبال خود دیده بود. جالب این بود که یک هفته بعد جوانان آتلانتا باید با جوانان برشیا بازی می کرد. در تیم آنها بچه ای بود دو یا سه سال از هم تیمی های خود جوانتر و در حالی که دست تکان می داد وارد زمین شد. نام آن بچه پیرلو بود.

دهانم از تعجب بازمانده بود. هرگز چنین چیزی ندیده بودم. کاملا مشخص بود که همه فقط و فقط او را تماشا می کنند و یک فکر در سر دارند. «این خودش؛ استعداد جدید ایتالیا.» او در چشمانشان هرگز یک پسر بچه نبود.

یک رهبر خاموش

«یکی از شگفتی های آندره این است که او رهبری خاموش است. چیزی در دنیای فوتبال که به راحتی پیدانمی شود. در دوران بازی ام و قبل از روی آوردن به مربیگری، مردی بی نظیر می شناختم: جانتانو اسکیره آ. شباهت او به آندره باور نکردنی و روش رهبری آندو یکسان بود. لحظاتی که رهبران خاموش تصمیم می گیرند چیزی بگویند تمام رختکن ساکت می شوند و گوش می دهند. من شاهد لحظاتی به یادماندنی بوده ام؛ اولی به عنوان هم تیمی جانتانو و دومی به عنوان مربی آندره در تیم ملی. در اولی سرشار از حیرت بودم و در دومی سرشار از ستایش. درس کاملا روشن بود: آنهایی که سرشان را پایین می اندازند بعدها پاداش خود را برداشت می کنند و مهم ترین این پاداش ها جلب احترام اطرافیانشان است... آندره با یک رویا به دنیا آمد و به ما اجازه داد تا رویا پر دازی کنیم. هنوز همان پسر بچه ای است که سالها پیش دیده بودم. در پیراهن برشیایی که برایش گشاد بود...»

از نگاه پیرلو؛ او فکر می کند کیست؟

از همان سالهای ابتدایی می دانستم که بازیکن بهتری نسبت به بقیه هستم و دقیقا به همین دلیل و راجی ها خیلی زود آغاز شد. همه در مورد من صحبت می کردند. در حقیقت زیادی صحبت می کردند و نه همیشه به خوبی. چند بار پدرم لوثیجی مجبور شد جای خود را از روی سکوهایی که بازی مرا تماشا می کرد عوض کند و به سمت دیگر زمین برود تا مزخرفاتی که پدر و مادرهای دیگر در مورد من می گفتند را نشنود... متاسفانه حتی مادرم لیدیا از فریادهای خشمگین آنها در امان نبود: «اون بچه فکر میکنه کیه؟ مارادونا؟»

این جمله ای بود که بیش از همه استفاده می کردند. برگرفته از حسادتشان؛ آن را فریاد می زدند و سعی در ایجاد یک عکس العمل داشتند. به نظر می رسید متوجه نیستند که بزرگ ترین تعریف را از من می کنند. مثل این می ماند که یک ژیمناست را جوری چچی صدا کنید؛ یک بسکتبالیست را مایکل جوردن یا یک مدل را نائومی کمپبل. به وضوح یک جنگ نابرابر بود: بزرگ ترها مقابل یک بچه؛ نامردی بود. حامل گناهی ناکرده بودم.

لحظه ای که در وسط زمین گریه کردم

تمام آنها همزمان در آن بعد از ظهری که ۱۴ ساله بودم و برای جوانان برشیا بازی می کردم به من ضربه زدند. گفتم که برای آنها بازی می کردم ولی در حقیقت آن ها برابر من بازی می کردند.

«توپ رو پاس بده به من»

سکوت.

عجیب بود! بلند فریاد می زدم و ایتالیایی ام هم خیلی خوب بود.

«بچه ها توپ رو پاس بدین به من!»

هیچی. چنان سکوتی که می توانستم اکوی صدایم را بشنوم.

«اینجا خبریه؟»

می اندیشم؛ پس بازی می کنم



آندره آ پیرلو از معدود ستاره هایی است که سابقه بازی و درخشش در هر سه تیم اینتر، میلان و یوونتوس ایتالیا را دارد. به بهانه ۲۹ می سالروز تولد او مروری داریم بر صحبت های مربی سابق پیرلو و البته خاطرت آندره آ از روزهای آغازین فوتبالش؛ خاطراتی که در کتاب «می اندیشم؛ پس بازی می کنم» نوشته پیرلو آمده است.